

خطابه‌ای که کشوری را بوجود آورد!

خوانندگان بخوبی آگاهی دارند که کشور پاکستان اینک هفدهمین سال استقلالش را میگذراند و بزرگترین کشورهای اسلامی جهان محسوب میشود .

بدیهی است کوشش مستمر رهبران عالی‌قدر مسلمان شبه قاره هندو از همه بیشتر فعالیت و نبوغ مرحوم قائد اعظم موجب گردید که مسلمانان کشور پاکستان بچنین نعمتی نائل گردند ولی باید دانست که طرح این نقشه مولود فکر «مرحوم علامه داکتر محمد اقبال» (ره) بود که بسال ۱۹۳۳ مسیحی آنرا در مجمع مسلمین هند در شهر الله آباد گوشزد کرد و طی القاء خطابه‌ی غرائی این فکر را در کشتزار افکار و قلوب مسلمین کاشت .

صرف نظر از این معنای مهم از لحاظ اینکه این خطابه دارای نکات آموزنده بسیار دقیقی است ترجمه آنرا بخوانندگان مجله نفیس و پر ارزش «درسهائی از مکتب اسلام» تقدیم میداریم تا از مطالعه آن بهره‌مند گردند .

* * *

آقایان محترم!

از ابراز حسن ظن و اعتمادی که مبذول داشته ، و افتخار ریاست مجمع مسلمانان را در این دوره بحرانی که مسلمانان میگذرانند بمن مرحمت فرموده اید نهایت سپاسگزاری را دارم .

ضمن تقدیم این سپاسگزاری باید بعضی برسانم که کسب این افتخار مرا مغرور نساخته و فراموش نمیکنم که این مجمع متشکل از اعضای برگزیده و ممتازی است که بیشتر از من تجربه اندوخته‌ودر میدان سیاست گامهای ثابت‌تری برداشته‌اند و از آن گذشته ، برای حل مشکلات از من توانائی بیشتری دارند . با توجه باین مبانی ، ادعای هدایت و رهبری آقایان محترم را جسارتی فوق‌العاده می‌انگارم .

من هیچگاه نه درجه‌یت و هیئتی قائم و رهبر بوده‌ام و نه سربازی که تابع سرداری باشد ؛ بلکه سراسر دوران حیاتم را صرف مطالعه و تحقیق در حقیقت اسلام و درك فنون و رموز

سیاست و ادبیات مربوط بآن نموده‌ام؛ و از آنجائیکه بشدت باین موضوعات علاقه‌مند بوده‌ام تحت تأثیر آن قرار گرفته‌ام و با توجه باین سوابق؛ ارتباط و اتصال من با روح اصول و جوهر تعلیمات اسلام؛ بمن بصیرت خاصی بخشیده است؛ بطوریکه در پرتو آن باین نتیجه رسیده‌ام که:

اسلام حقیقتی است جهانی!

مادامیکه مسلمانان با قدرت کامل و نیروی تام و تمام این روح را حفظ کنند؛ خواهم کوشید تا جائیکه بتوانم از بصیرتیکه بدست آورده‌ام؛ در روح خودم نیروئی برانگیزم تا بوسیله آن، شعله احساسات و تمرکز اصول و مبادی اسلام را؛ که تنها ضامن تحقق بخشیدن به نتیجه‌ای که مورد آرزوی ماست؛ در قلوب شما برافروزد ...

اسلام و ملیت

يك حقیقت ثابت و مسلمی وجود دارد که هیچکس نمیتواند در اصالت آن تردید کند و آن حقیقت عبارت از این است که: کلیه آمال بلند و سرمشقه‌های عالی اخلاقی و هدفهای علمی و نظامات سیاسی که اسلام حد و مرز آنرا عادلانه رسم کرده، اثر محسوس و ملموس آن در تاریخ مسلمانان هند مشاهده میشود؛ در نتیجه مشاعر و عواطف و احساسات مسلمانان با تعلیمات این دین حنیف مزوج شده و کیان همه جمعیتهای مسلمان بر اساس آن استوار گردیده است و همین معانی برای همه افراد و هیئتها؛ عوامل و انگیزه‌های یکنواختی فراهم ساخته تا جائیکه در سیر و حرکتی که دارند با وضع مشابهی با یکدیگر تلاقی میکنند؛ و در ایجاد و تکوین آن بر اساس قوی‌ترین مبانی و قویترین نظامات؛ در تشکیل و تنسیق، یعنی سر و سامان دادن به همه مطالب و معانی؛ با یکدیگر همکاری میکنند.

اغراق و مبالغه نخواهد بود اگر بگویم: اینک در راه تأسیس بنای وحدت اسلامی؛ کاملترین صورت و واضحترین مظهر جنبش و حرکت در سراسر هند جلوه گرفته است؛ بدلیل اینکه در هندوستان کشورها و دولتهائی وجود دارند که موجودیت و قوام و قیامشان مدیون اسلام است؛ زیرا روح اخلاقی و فضائل ادبی بطرز خاصی در آنها تجلی دارد؛ و در عین حال بر اداری دینی و ارتباط اجتماعی و عدالت ثابت و پایدار، در میان ملل اسلام فقط منوط به نصیحت و منحصر در اندرز نیست؛ بلکه خطوط و قواعد و پایه هائی وضع شده که رعایت و تشریح آن بر عهده نصوص این دین حنیف است؛ باین معنی که این دین حنیف دارای تشریحات و دستگاہ قانونگذاری حکیمانه‌ای است که کاخ اتحاد میان دلهارا بنا نموده و سایه‌های امنیت را در میان ملتها گسترش داده است؛ ولی با

اینوصف چه باید کرد که تمدن عصر جدید . در بسیاری از موارد با این میانی روی سازش نشان نمیدهد ! در این باره میتوانم حکم قطعی صادر کنم باینکه : افکار سیاسی ملت‌های غرب ، انقلاباتی را بوجود آورده که شر و شر آن منحصر بهند نبوده ، بلکه لهیب آن بسراسر جهان اسلام سرایت کرده و در حال حاضر جوانان مسلمان میروند که این مبادی را بروضع خودشان منطبق سازند و آنرا در زندگی روزانه خود استقرار دهند !

جوانان مسلمان بدون توجه بعلم وانگیزه های اصلی وموجباتیکه ملت‌های غرب را وادار به پیروی از اصول ومبادی جدید کرده ؛ باشتابزدگی تمام بسوی آن میروند !

این جوانان باید متذکر باشند که قیام مسیحیت ؛ در آغاز امر رنگ رهبانیت وعزلت بخود گرفته بود ، وبازندگی عملی سازگار نبود ؛ سپس اوضاع واحوال شکل دیگری بخود گرفت ؛ باین معنی که دستگاه کلیسیا بشکل حکومت استبدادی جباری درآمد و تمام مظاهر استبداد در حکومت کلیسیا جلوه گرفته بود ؛ بدین جهت « مارتین لوتر » قیام کرد وبرضد سلطه وسیطره کلیسیا قدر افراشت ؛ گوا اینکه این مرد انقلابی از قیامیکه نمود بهیچوجه اصلاح سیاسی یا ایجاد انقلاب و تغییر وتبدلی را که مربوط باین معنی باشد در نظر نداشت ؛ زیرا سیاست ونظامات حکومت ، هیچگونه ارتباطی با اصول مسیحیت ندارد ؛ و با اینکه این معنی روشن است معذالك اگر در این زمینه تتبعی بکار رود ؛ باید از « لوتر » معذرت بخواهیم .

بهر حال ؛ عقیده شخصی من این است که « لوتر » هیچوقت متوقع آن نبود که نتیجه قیام او چنین انقلاب فکری جسورانه ای باشد ، ومنتهی بتعدد مکتب‌های اخلاقی گردد ؛ با اینحال تنها اثری که بر قیام او بارش داین بود که رابطه وحدت رادرهم کوپید ورخنه های تازه ای در جهان مسیحیت ایجاد کرد ؛ تاجائی که هواخواهان وانصار و پیروان او ؛ دستجات واحزایی را بوجود آوردند که حتی شماره تعداد وآمار صحیح آن برای هر متبعی دشوار است !

وازا اینجاست که ملت‌های مسیحی از توجه بهر گونه معنای انسانی درباره برادری واتحاد برکنار مانده ، وبسرای درك وفهم معنی حیات ؛ در تنگنای حقوق ملی و نژادی واقلمی و قبیل‌های گرفتار شده وسعی کردند که اینگونه معانی ومفاهیم را فقط بر این اساس تازه بایکدیگر ترکیب نموده وهما هنگ سازند ؛ در نتیجه این اقدام نعره های وطن پرستی بلند شد وباتوجه باین طرز منطبق تازه ؛ مظاهری از نظامات و تشریحات بوجود آمد که تابع همان عوامل و انگیزه ها بود ؛ وباتوجه باین اعتبار ، هیچ ملتی نمیتوانست موجودیت سیاسی داشته باشد ؛ مگر اینکه تحت تأثیر همین تمایلات قرار گیرد !

بلی ! اگر تصور کنیم که دین از آخرت شروع و با آخرت منتهی میشود ؛ و هیچگونه رابطه‌ای با زندگانی دنیوی این جهان ندارد ؛ آنچه در میان ملت‌های غربی به حصول پیوسته غرابتی نخواهد داشت ؛ و با توجه باصول و مبادی مسیحیت از آنچه غربیان کرده‌اند گریز و گزیری نیست ؛ و همچنین از فروریختن پایه‌های کاخ اخلاقی که وصایای مسیح (ع) شالوده آنرا ریخته و بوضعی در آمده که گوئی مسیحیان هیچگونه احتیاجی بگذشته ندارند ؛ و در زندگی اقوام ملل ، نظامات سیاسی تازه‌ای بوجود آمده که جای آنرا گرفته ، و فعلاً امر دین منحصر در اعمال و رفتار درونی فرد است و در حدود شخصیتی که هر فردی دارد هیچگونه رابطه‌ای با حیات دنیوی او ندارد ؛ تعجب نخواهیم کرد از اینکه اوضاع و احوال در جهان غرب بچنین صورتی در آمده باشد ؛ لیکن وضع اسلام طور دیگری است ؛ توضیح اینکه ؛ طبق تعلیمات اسلام ؛ بدون اینکه بین ماده و روح فاصله و جدائی قائل شویم ؛ اسلام ، بشریت را یک واحد کامل میداند ؛ با این معنی که قربانیه و فدا کاریهای تبدیلی و مصالح دنیوی و مساجد که برای عبادت ساخته شده و حتی منصبهای ریاست و میدانهای عملی دربارهٔ ماده و روح ؛ هر یک به تنهایی جزء یا اجزاء هستند از یک معنای کلی .

اسلام میگوید : بشر در جهان پلیدی سکونت ندارد تا مجبور باشد از آن فرار کند و در جستجوی عالم روحانی پاك و پاکیزه‌ای بر آید تا با نجا هجرت کند و از پلیدی این جهان خود را تطهیر نماید ؛ زیرا ماده‌ای را که تعلیمات اسلام ترقی میدهد و نظم و ترتیبی بآن می‌بخشد ؛ چیزی نیست مگر شکلی از اشکال روح ، و مظهر و صورت دیگری از روح ؛ در حدود زمان و قیود امکان . ضمناً باید باین نکته توجه داشت که جهان غرب ندیده و ندانسته تحت تأثیر عقیده «مانوی» قرار گرفته است . زیرا «مانی» به «ثنویت» یعنی دوگانگی بین ماده و روح قائل بود . با اینکه آزادفکران و صاحب نظران غربی از این اندیشه خطا برکنارند ؛ با این حال رجال سیاسی با اصرار و سماجت تمام طرفدار این عقیده اند که سراسر جهان چه در عصر حاضر و چه در عصر آینده باید تابع همین عقیده باشد ، و همه آنرا قانون ثابتی بدانند که از تبعیت آن گریز و گزیری نیست ؛ آری با وجود این جدائی باطل و بیهوده‌ای که در کشورهای غربی بین ماده و روح بوجود آمده و بر همهٔ شئون سیاسی و دینی غرب حکومت میکند ؛ دیگر تعجبی نخواهد داشت از اینکه به بینیم دولتهای مسیحی از جنبهٔ عملی بکلی از دین برکنار شده ، و به پیروی از این نظر ، حکومتها و دولتهای کوچکی بوجود آمده که روابط آنها بایکدیگر مقطوع گردیده و جز باغراض مادی و هدفهای محدود آن به هیچ معنای دیگری توجه ندارند و عواطف انسانی و مشاعر بشری و هدفهای

اعلای انسانی در میان آنان نفوذ و حکومتی ندارد؛ در عین حال آنچه راجحاً باید «مسخره و ریشخند» نامید این است که: این دولت‌ها پس از نابود ساختن معتقدات دینی و مبادی اخلاقی؛ مآلارویای شیرین‌طلایی دیگری در ذهنشان پرتو افکنده و در صدد «اتحاد اروپا» برآمده‌اند؛ به تعبیر دیگر می‌توان گفت:

حالا اروپائیان ضرورت اتحاد را احساس کرده‌اند و این همان معنائی است که سابقاً در سایه حکومت پاپ‌ها وجود داشت؛ لیکن اروپائیان بجای اینکه ارکان اتحاد را در پناه برادری جهانی انسانی، که قلب مسیح (ع) برای آن در تپش است؛ پایه‌گذاری کنند؛ در سایه تعلیمات «لوتر» کلیه مواریث یگانگی و همدردی را از بین برده‌اند؛

ما مسلمانان بر عکس جهان مسیحیت؛ انتظار آنرا نداریم که در میان مسلمانان «لوتر» دیگری قیام کند؛ زیرا آن‌همه بند و زنجیرهاییکه در قرون وسطای مسیحی در میان مسیحیان وجود داشت و بحکم ضرورت باید درهم شکسته میشد؛ در دین حنیف ما وجود ندارد؛ بدلیل اینکه اسلام آن چنان کیش ارزنده و گرانمایه‌ای است که پایه‌های اولی آن بر اساس وحی و تنزیل قرار داده شده است؛ و همین اساس، جامع قواعد کلی آنست؛ و اینکه (بعضی از) فقهای مادر این اواخر عزلت‌گزیده و از زندگی عملی برکنار شده و به نیازمندیهای عصر و زمان و مقاصد و مطالب آن توجهی مبذول نداشته و نیازمندیهای ما را به تجدید فکر و عنایت بعمران و آبادی از نظر دور داشته‌اند؛ از شأن این حقیقت چیزی نخواهد کاست.

فعلاً نمیتوانم نتیجه توجه و عنایت مسلمانان را بمسائل اقلیمی و ملی که در میان ملت‌های مسلمان راه یافته، پیش بینی کنم؛ ولی احتمال اینکه جاذبه اسلامیت که در اعماق مشاعر و احساسات مسلمانان ریشه دوانیده راه حلی را بآنان نشان خواهد داد، و مسلمانان مشکلات خود را مانند گذشته بر این اساس حل خواهند کرد - یا اینکه این افکاری که از کارخانه تمدن غربی بیرون آمده، **خدای نکرده** - در جوامع اسلامی، مؤثر و کارگر خواهد افتاد، قابل پیش - بینی نیست.

چندی قبل نامه‌ای از پروفسور «وینسنگ» هلندی داشتم حاکی از اینکه:

«جهان اسلام در حال حاضر، وارد همان مرحله‌ای شده که جهان مسیحیت یک قرن پیش در آن حال میزیست. باید دانست که پیچیده‌ترین مشکلات و صعوبت‌هاییکه فعلاً بچشم می‌خورد این است که، مسلمانان پس از آنکه اسلوب سابقشان را در تصور کنه حیات از دست داده‌اند، گرفتار این موضوع شده‌اند که چگونه می‌توان بنیان ملت را از تزلزل و انهدام حفظ کرد».

سپس و ینسنگ میگوید :

«شخصاً نمیتوانم سرنوشتی را که در انتظار مسیحیت است پیش‌بینی کنم و بگویم مقدار تأثیر آن چه و چقدر خواهد بود ، همچنین نتیجه‌ای را که در میان ملت‌های مسلمان مورد انتظار است نمیتوانم پیشگویی کنم» .

مادر زمان حاضر ملاحظه میکنیم که مسلمانان با توجه بعوارض وطن‌دوستی ، غرق در تعصب خون‌ونژاد شده‌اند !

توجه باین معنی این پرسش را بمیان می‌آورد که :

آیا این عوارض غیر از آن تمایلاتی است که بین شخص مسلمان و تحقق مقاصد و هدف‌های عالی انسانی او که جزء اصلی رسالت اولی‌اوست ، حائل میشود ؟

و آیا همین احساسات منتهی بتهوین واهانت به ارکان اصلی اسلام نمیگردد ؟
از اینکه ضمن این سخنرانی ناگزیر شدم باین اسلوب علمی متوسل‌گردم و ذهن حضار را متوجه نظریات علمی و مشکلات مربوط بآن سازم ، وزش میطلبم ، ولی نکته‌ای که مورد توجه است این است که شما آقایان کسی را برای ریاست این مجمع انتخاب کرده‌اید که هیچگاه یأس در دل او راه نیافته و نومیدی او را از پای در نیاورده ، بلکه پیوسته سراسر قلب‌وی از نیروی ایمان لبریز بوده و هست و اطمینان دارد باینکه هنوز آن نیروی نهانی در کمون ذهن مسلمانان جهان نهفته است و بوسیله همان نیرو میتواند اذهان بشریت را از قیود رنگ‌ونژاد و خون‌رهائی بخشید .

بلی ! شما آقایان کسی را انتخاب کرده‌اید که با اهمیت عظیم و اثر فعال و عمیق دین ، در رهبری و رهنمائی فرد و اجتماع بصورت یکنواختی ، ایمان دارد ، و نیز از هر جهت یقین دارد که تعیین سرنوشته جهان اسلام در دست خود مسلمانان است نه در اختیار دشمنانشان ، در چنین شرایطی بدیهی است چنین کسی و با چنان عقیده‌ای ، ناگزیر است حل‌همه مشکلات را فقط بر اساس نظریه اسلامی جستجو کند .

اینک با اصرار و تأکید تمام میگویم :

مبادا در ذهن‌احدی خطور کند که مشکلاتی را که بدان اشاره کردم منحصر و محدود بحدود نظریات است و بس ، بلکه آنچه را بر سیل اجمال بیان کردم ، بخوبی میدانم که در قلب بر نامه‌های حیاتی و گام‌های عملی نهفته است ، بدینجهت بعنوان مثال میگویم :

اگر ما فقط در هندوستان دستور زندگی و نظام عمل را بر اساس اصول و مبادی اسلام قرار

دهیم ، خواهیم توانست ملت نمونه‌ای را بهمه‌جهانیان نشان دهیم که درزندگی همه مسلمانان مؤثر باشد و چه بسا که اثر آن در سراسر اقطار کره زمین محسوس و مشهود گردد ، و این همان هدفی است که بان نظر دوخته‌ایم و میکوشیم تا در شبه‌قاره هند تمدنی ممتاز و فرهنگی برگزیده بوجود آوریم .

اجازه دهید بطور قطع و مسلم بگویم که در سراسر ادوار تاریخ که بر اسلام گذشته ، هیچ دوره و عصری ، اسلام مانند زمان حاضر دچار اینهمه مشکلات پیچیده و حوادث خونینی که ما را فرا گرفته نبوده است !

هر ملتی حق دارد که شالوده قواعد و پایه‌های بنیان اساسی خودش را هر طور بخواهد بریزد ، همانطور که حق دارد برای وضع اصول اساسی حیاتش آنچه را نمی‌پسندد ، قلم نسخ روی آن بکشد ، ولی کسیکه بخواهد از حقش استفاده کند باید قبل از هر اقدامی ، عاقبت امر و پایان کار را بسنجد .

امیدوارم در بیان منظور و تشریح هدفی که دارم برای هیچکس سوء تفاهمی روی ندهد ، و اگر کسی فکر و رأی و نظری جز آنچه من دارم داشته باشد ، بصراحت و بی‌پرده بگوید و مطمئن باشد که من هیچگاه باب مناظره و مجادله را نخواهم گشود .

من بنوبه خود ، بایقین و اطمینان خاطر ، مسلمانان را که در این مجمع گرد آمده اند مخاطب قرار میدهم تا فکر کنند که چگونه در سایه تعلیمات اسلام میتوانند در کمال سعادت و نیک بختی زیست کنند . و میدانم که آنها نیز از صمیم قلب آرزو دارند تا در احیای « مثل علیا » یعنی زنده ساختن سر مشقهای عالی قرآن کریم زندگی کنند .

(بقیه در شماره بعد)

تصحیح فرمائید

در شماره چهارم - سال ششم در صفحه ۵۷ سطر اول بجای « از برای خدا آشکار شد » از خدا آشکار شد « صحیح است . یعنی کلمه « برای » زائد میباشد .